



غیریت‌سازی با نخبگان حاکم آمریکا در سیاست خارجی پوپولیستی ترامپ

سید محسن حسینی^۱، آرش رئیسی‌نژاد^۲، محسن عباس‌زاده مرزبالی^۳

چکیده

امروزه لیبرال دموکراسی با چالش‌هایی از جمله پوپولیسم مواجه شده است. با به قدرت رسیدن فرد یا حزب پوپولیست، امکان پدید آمدن سیاست خارجی پوپولیستی به وجود می‌آید که در هر کشوری از جمله آمریکا می‌تواند ویژگی‌های خاصی داشته باشد. ترامپ با شعارهای پوپولیستی مانند "اول آمریکا" سیاست خارجی این کشور را متأثر از رویکرد پوپولیسم ناسیونالیستی خود قرار داد و تقابلی میان ساختار و کارگزار به وجود آمد. پرسش اصلی این پژوهش، این است که غیریت‌سازی با ساختار نهادی نخبگان حاکم آمریکا چگونه در سیاست خارجی پوپولیستی ترامپ انجام شد؟ فرضیه‌ی این پژوهش نیز این است که غیریت‌سازی ترامپ با نخبگان حاکم از طریق ایجاد فضای دو قطبی و تقابل میان ساختار و کارگزار، و شرایط نامساعد ساختار و وضع موجود نظم بین‌الملل‌گرایی لیبرال، در سیاست خارجی پوپولیستی ترامپ انجام شده است. با استفاده از الگوواره الگوواره‌ها واقع‌گرایی نئو کلاسیک، روش ردیابی فرایند، و با مراجعه به منابع و اسناد مکتوب درباره‌ی پوپولیسم و سیاست خارجی آمریکا در دوره‌ی ترامپ، چگونگی غیریت‌سازی با نخبگان حاکم این کشور تبیین شده است.

واژه‌های کلیدی: پوپولیسم، ترامپ، آمریکا، نخبگان حاکم، سیاست خارجی.

۱- فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران seyyedmohsen.hosseini2017@gmail.com

۲- پژوهشگر مرکز خاورمیانه مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن (نویسنده مسئول) arash.reisinezhad@ut.ac.ir

۳- استادیار علوم سیاسی دانشگاه مازندران m.abbaszadeh@umz.ac.ir



Othering with the American Establishment in Trump's populist foreign policy

Seyyed Mohsen Hosseini¹, Arash Reisinezhad^{2*}, Mohsen Abbaszadeh Marzbali³

Abstract

Today, liberal democracy has faced challenges including populism. As a populist person or party comes to power, a populist foreign policy with special characteristics in any country, including the United States, emerges. Within this context, Trump had deep impact on the country's foreign policy with his populist slogan, like "America First", his nationalist populism approach, and a conflict between the structure and the agent arose. From this perspective, the main question of this research is how Trump made the American establishment as the Other for its populist foreign policy. The hypothesis of this research is that Trump made the establishment as a major Other to his populist foreign policy through the creation of a bipolar atmosphere and confrontation between the structure and the agent, and the unfavorable conditions of the structure and the existing status of the liberal international order. The paper explains how Trump made the establishment as a sublime Other of his foreign policy by using the paradigm of neoclassical realism, the process tracing method, and by referring to sources and written documents about populism and American foreign policy in the Trump era .

Keywords: Populism, Trump, America, Establishment, Foreign Policy



۱۵۰

پژوهش‌نامه ایرانی
سیاست بین‌الملل،
سال ۱۳، شماره ۱، شماره
پیاپی ۲۵، پاییز و زمستان
۱۴۰۳

1-Graduated Master,s degree in International Relations, University of Tehran
seyyedmohsen.hosseini2017@gmail.com

2-Researcher of the Middle East center of LSE arash.reisinezhad@ut.ac.ir

3-Assistant Professor of Political Science University of Mazandaran m.abbaszadeh@umz.ac.ir

مقدمه

پوپولیسم^۱ به عنوان چالشی برای لیبرال دموکراسی، جامعه را به دو اردوگاه متخاصم تقسیم می‌کند و شامل نوعی «توسل به مردم عادی و نفی نخبگان» است. پوپولیسم در آمریکا، از شورش کشاورزی در اواخر سده‌ی ۱۹ تا جنبش اشغال وال استریت در اوایل قرن ۲۱ اغلب به صورت خودجوش ظهور کرده اما سازماندهی ضعیفی داشته است. (Mudde & Kaltwasser, 2019) از جمله دلایلی که پوپولیسم در آمریکا موفقیت‌های پی‌درپی نداشته، این است که علاوه بر نبود رهبری کاریزماتیک که بتواند سازماندهی کند، بسیاری از خواسته‌های مردم آمریکا توسط دو حزب اصلی یعنی جمهوری خواه و دموکرات برآورده شده و این دو حزب خود را به‌روزرسانی کرده و حتی پوپولیست‌ها را به درون حزب خود راه می‌دهند و آن‌ها را کنترل می‌کنند.

با این حال، دو حزبی بودن، شرایط دو قطبی را تشدید کرده و این فضای مناسبی برای رشد پوپولیسم است؛ به‌ویژه اگر در نظر بگیریم که جامعه آمریکا هم شامل دو بخش ملی و بین‌المللی است و این شکاف اجتماعی تعمیق یافته است. در چنین بستری، با توجه به قدرتی که رئیس‌جمهور در نظام ریاستی دارد و از آنجایی که انتخاب توسط مردم، کاندیداها به‌خصوص پوپولیست‌ها را به نحوی پیش می‌برد که بیشتر به دنبال پیروزی در انتخابات و جذب آرای مردم به هر قیمتی باشند، در عمل ممکن است منافع ملی و ارزش‌های دموکراتیک را زیر سؤال ببرند.

با فرارسیدن انتخابات ۲۰۱۶، نومحافظه‌کاران دوباره فعال‌تر شدند و شاهد قدرتی مانند چین بودند که با سرعتی خیره‌کننده به‌خصوص در اقتصاد در حال نزدیک شدن به قدرت آمریکا بود؛ بدین نحو که در دو دهه‌ی اخیر، سهم چین از اقتصاد جهانی بیشتر شده بود ولی سهم آمریکا به‌ویژه به دلیل هزینه‌هایی که در جنگ‌های عراق و افغانستان کرده بود، با افول مواجه شده بود. بنابراین ترامپ با انتقاد از سیاست خارجی آمریکا و با شعارهای پوپولیستی مانند «اول آمریکا» توانست پیروز انتخابات ۲۰۱۶ شود و دوباره حساسیت‌ها را به سمت چین، چپ‌گرایی و جهانی‌گرایی^۲ متمرکز کرد.

یکی از راهبردهای اساسی پوپولیست‌ها، این است که دست به غیریت‌سازی می‌زنند (Laclau, 2021, p.116; Mudde & Kaltwasser, 2019, p.24) که ترامپ به بهترین شکل ممکن برای آمریکایی‌ها،

1. Populism
2. Globalism



دگرهایی را نمایان و بازگو کرد که مورد قبول واقع شد. بر اساس سیاست ترامپ، سه دشمن اصلی برای منافع ملی آمریکا ذکر شد: نخبگان حاکم، مهاجران و چین. بر مبنای ملی‌گرایی اقتصادی، هر سه مورد به اقتصاد و امنیت ایالات متحده ضربه زده‌اند. نخبگان حاکم با «سیاست‌های مهاجرتی ترامپ» و «ایجاد تنش و جنگ تجاری با چین» مخالف بودند (Löffmann, 2020 & Rosefelde, 2017) و ترامپ برای مهار چین و مقابله با مهاجران غیرقانونی، باید در ابتدا به مصاف دشمن اصلی خود که همان نخبگان حاکم بودند، می‌رفت و این دشمنی‌ها در انتخابات ۲۰۱۶ به اتمام نرسید و در طول چهار سال ریاست‌جمهوری او و حتی انتخابات ۲۰۲۰ قابل مشاهده بود و تاکنون نیز پیامدهایی داشته است.

هدف پژوهش در این نوشتار، آن است که ضمن بررسی نسبت میان پوپولیسم و سیاست خارجی در آمریکای دوره‌ی ترامپ، غیریت‌سازی با نخبگان حاکم در این دوره تبیین شود. پرسش اصلی این پژوهش، این است که غیریت‌سازی با ساختار نهادی نخبگان حاکم آمریکا چگونه در سیاست خارجی پوپولیستی ترامپ انجام شد؟ فرضیه‌ی این پژوهش نیز آن است که غیریت‌سازی ترامپ با نخبگان حاکم (the establishment) از طریق ایجاد فضای دو قطبی و تقابل میان ساختار و کارگزار، و شرایط نامساعد ساختار و وضع موجود نظم بین‌الملل‌گرایی لیبرال، در سیاست خارجی پوپولیستی ترامپ انجام شده است. در این مقاله، ابتدا سیاست خارجی پوپولیستی ترامپ تبیین می‌شود و سپس به چگونگی غیریت‌سازی با نخبگان حاکم آمریکا به‌عنوان یکی از مهمترین سیاست‌ورزی‌های پوپولیستی در سیاست خارجی ترامپ پرداخته می‌شود. برای بررسی این غیریت‌سازی و تقابل ساختار و کارگزار، شناخت جایگاه رئیس‌جمهور و نخبگان حاکم اهمیت دارد.

ادبیات پژوهش

در ادامه به برخی از آثار مهم در زمینه‌ی موضوع پژوهش پرداخته می‌شود. سارا فلاچی در مقاله‌ی "بررسی چرایی و چگونگی احیای پوپولیسم در دموکراسی‌های غربی: با تأکید بر پیروزی ترامپ" معتقد است که ترامپ با نقد سیستم سیاسی آمریکا و کارگزارانی که در حال اداره‌ی این سیستم بودند، این‌گونه به مردم آمریکا القا کرد که زوال هژمونی آمریکا و افول عظمت آن به واسطه‌ی این کارگزاران فاسد است و خودش را فردی متفاوت و بیگانه با این سیستم که می‌تواند ناجی و احیاگر عظمت و اقتدار قبلی آمریکا باشد، عنوان کرد. (Fallahi, 2017)

مسعود موسوی و قاسم منفرد در مقاله‌ی "نئوجکسونیسم؛ الگوی سیاست خارجی آمریکا در دوران ترامپ" بیان می‌کنند که دولت ترامپ با شعارهای ضدنظام و تغییر وضعیت موجود، تلاش کرد تا با برهم

زدن رویه‌های سنتی دولت‌های گذشته در آمریکا، رویکرد تازه‌ای را در ارتباط با موضوعات داخلی و خارجی اتخاذ نماید؛ همچنین نتیجه‌ی انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۱۶ را نشان‌دهنده‌ی خروج سیاست این کشور از وضعیت دو قطبی می‌دانند که احزاب سنتی، دیگر تنها نماینده بدنه‌ی اجتماعی آمریکا محسوب نمی‌شوند. (Mousavi & Monfared, 2019)

عبدالله قنبرلو در مقاله‌ی "تحلیل نقش گلوبالیسم لیبرال آمریکا در ظهور و تعمیق ترامپسیسم" اشاره می‌کند که ترامپ در انتخابات ۲۰۲۰، بیش از ۷۴ میلیون رأی کسب کرد که رکورد در خور توجهی برای کاندیدای شکست خورده در این کشور است و این انتخابات نشان داد که باورهای ناسیونالیستی ترامپ به‌رغم تقابل آشکار با گفتمان هژمونی لیبرال، که چند دهه در سیاست آمریکا حاکم بوده، نفوذ گسترده‌ای در کشور یافته است. هژمونی دولت آمریکا در دوره‌ی گلوبالیسم، هزینه‌هایی به‌بار آورد که به‌طور تدریجی موجب تقویت ناسیونالیسم افراطی و حمایت‌گرایانه در کشور شد. (Ghanbarlu, 2020)

استفن والت در کتاب "جهنم نیت خوب: نخبگان سیاست خارجی آمریکا و افول برتری ایالات متحده" مطرح می‌کند که رویکرد ترامپ ضمن به چالش کشیدن سنت‌های دیرینه‌ی سیاست خارجی، دیدگاهی ملی‌گرا و با حاصل جمع صفر را نشان می‌داد که ایالات متحده باید منافع خود را بدون در نظر گرفتن منافع دیگران دنبال کند؛ گرچه سخنان و دیدگاه‌های ترامپ اختلاف زیادی با هژمونی لیبرال داشت اما سیاست‌های واقعی دولت او ادامه‌ی تمایلات آن‌ها بود. پس تأثیر ترامپ بر اصول اساسی سیاست خارجی آمریکا محدود بود و اصلاح نشد. (Walt, 2021)

جان کمپل در کتاب "نارضایتی آمریکایی: ظهور دونالد ترامپ و افول عصر طلایی" استدلال می‌کند که ترامپ با بهره‌برداری از نارضایتی فزاینده عمومی که ناشی از نابودی عصر طلایی و شکوفایی کشور بود، به قدرت رسید. چند دهه عملکرد نخبگان حاکم در اقتصاد آمریکا، روابط نژادی، ایدئولوژی و قطبی شدن سیاسی، همگی باعث افزایش نارضایتی در سراسر آمریکا شد. ترامپ خوش‌شانس بود که در زمان و مکان مناسب قرار گرفت و با آن موج نارضایتی تا کاخ سفید رفت. (Campbell, 2018)

کترین کین و کیتلین مک‌کالچ در مقاله‌ی "پوپولیسم و سیاست خارجی: تعمیق شکاف‌ها و کاهش کارایی" نشان می‌دهند که پوپولیسم راست افراطی در غرب، بومی‌گرایی و احساسات ضد نظام را در هم می‌آمیزد و این شکل از پوپولیسم معاصر دو پیامد عمده برای سیاست خارجی دارد: اول، لفاظی‌های بومی‌گرایانه و سیاست‌های پیشنهادی رهبران پوپولیست، شکاف‌ها را در نگرش‌های سیاست خارجی در میان رای‌دهندگان عمیق‌تر می‌کند و سازش قانون‌گذاران را در مورد مسائل سیاست خارجی و مهاجرت



دشوار می‌کند. دوم، خواسته‌های پوپولیست‌های ضدنخبگان حاکم، یک دستگاه سیاست خارجی بی‌ثبات و ناکارآمد را به‌ویژه در شرایط بحرانی تولید می‌کند. (Kane & McCulloch, 2017)

خوزه فیلیپه پیتو در مقاله‌ی "ترامپ، رهبری ناسیونالیست و پوپولیست" اظهار می‌کند که ترامپ در نوامبر ۲۰۱۶، برخلاف بسیاری از انتظارات، حتی در میان برخی از اعضای حزب جمهوری‌خواه، و با وجود فقدان تجربه سیاسی (از آنجایی که هیچ منصب دولتی نداشته است)، از طریق کارزاری که علیه نخبگان سیاسی انجام شد، در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا پیروز شد. در طول مبارزات انتخاباتی، او خود را به‌عنوان فردی خارج از نظم مستقر و ضدنخبگان سیاسی فاسد در واشنگتن معرفی کرد. (Pinto, 2018)

محمد ندیم میرزا در مقاله‌ی "پوپولیسم در ایالات متحده: ساختارهای دوگانه توسط ترامپ در سیاست‌های داخلی و خارجی" باور دارد که بزرگترین عامل انتخاب ترامپ در ۲۰۱۶، دلایل ساختاری و تاریخی در آمریکا است. رهبران پوپولیست با تقسیم ملت به دو گروه، دوگانگی را در جامعه می‌سازند: «ما» مردم، در برابر «آنها» نخبگان فاسد یا سایر گروه‌هایی که به‌عنوان تهدیدی برای معیشت ملت معرفی می‌شوند. (Nadeem Mirza, 2021)

وجه تمایز این پژوهش با سایر آثار و دیدگاه‌ها (که تمرکز آن‌ها بیشتر بر علل و پیامدهای پوپولیسم ترامپ بوده و اغلب برای تحلیل سیاست خارجی وی، بر جمهوری‌خواه و دموکرات بودن سیاستمداران تمرکز می‌شود) در این است که با در نظر گرفتن تقابل ساختار و کار گزار در دوره‌ی ترامپ، نخبگان حاکم و ضدیت با آن‌ها معیار اصلی غیریت‌سازی در سیاست خارجی ترامپ در نظر گرفته شده است که با روش ردیابی فرایند، عوامل میان‌رشته‌ای مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. همچنین با احتساب انتخابات سال ۲۰۲۰ آمریکا، شکست ترامپ و تحولات مهمی که در عرصه‌ی بین‌المللی به وجود آمد (مانند ویروس کرونا و جنگ اوکراین)، می‌توان درک عمیق‌تری را نسبت به پوپولیسم آمریکایی و سیاست خارجی ترامپ کسب کرد.

مبانی نظری

چارچوب نظری این مقاله، الگوواره واقع‌گرایی (رئالیسم) نئوکلاسیک است. واقع‌گرایی نئوکلاسیک، منطق قدرت را در نظر می‌گیرد و مؤلفه‌های مهم حکمرانی از جمله امنیت و اقتصاد را بر همین مبنا قرار می‌دهد و هر گونه خطر جدی را تهدیدی برای اقتدار کشور می‌داند.

واقع‌گرایی نئوکلاسیک اهمیت ساختار و در عین حال، تأثیرگذاری کار گزار را می‌پذیرد و هر دو را در تحلیل‌های خود به‌طور مبسوط وارد می‌کند. (Ebrahimi & Salimi, 2014, pp.18-19) واقع‌گرایی سیاسی مانند ملی‌گرایی اقتصادی، بر اولویت دولت، امنیت و منافع ملی تأکید دارد. اگر چه این دو به هم

نزدیک‌اند، «واقع‌گرایی، موضع‌گیری سیاسی است؛ حال آن که ملی‌گرایی اقتصادی نوعی موضع‌گیری اقتصادی است». به دیگر سخن، ملی‌گرایی اقتصادی بر آموزه‌ی واقع‌گرایانه‌ی روابط بین‌الملل پایه می‌گیرد. (Gilpin, 2017, pp.130-131)

شکل بدخواهانه‌تر ملی‌گرایی اقتصادی، به راه انداختن جنگ اقتصادی است. در جهانی تشکیل یافته از دولت‌های رقیب، ملی‌گرایان سود یا دستاورد نسبی را مهم‌تر از سود متقابل می‌دانند. (Gilpin, 2017, pp.113-116) بر این اساس، بازی برد-برد آرمان‌گرایانه تلقی می‌شود و منافع ملی ایجاب می‌کند که هر کشوری در محیط آنارشیک عرصه‌ی بین‌المللی، به بیشینه کردن قدرت خود پردازد تا آسیب‌پذیری کشور را به حداقل برساند و در بازی‌های روابط بین‌الملل با شکست و زیان‌های جبران‌ناپذیر مواجه نشود. واقع‌گرایی نئوکلاسیک به بازی با حاصل جمع متنوع قائل است که زمانی ممکن است صفر، و زمانی ممکن است که مضاعف باشد. (Shweller, 1996; quoted from Salimi & Ebrahimi, 2014, p.28) عصاره‌ی نظریه‌ی بازی‌ها این است که انسان موجودی عقلانی است، بنابراین رفتاری محاسبه‌گرایانه دارد. (Seifzadeh, 2017, p.205) در بازی‌های مجموع صفر، سود یک بازیکن فقط با زیان بازیگر دیگر همراه است. در بازی‌های مجموع ناصفر راهبردهایی موجود است که برای همه‌ی بازیگران سودمند است. فضای دو قطبی در جامعه‌ی آمریکا و غیرت‌سازی ترامپ با نخبگان حاکم، بازی حاصل جمع صفر است اما (establishment) به بازی با حاصل جمع ناصفر باور دارد.

بر اساس ملی‌گرایی اقتصادی، روابط اقتصادی بین‌المللی تنها و همیشه یک بازی با حاصل جمع صفر است یعنی در آن لزوماً نفع یک دولت به معنی زیان دولت دیگر است. ملی‌گرایان تجارت، سرمایه‌گذاری و دیگر مناسبات اقتصادی را در اساس آمیخته به ستیز بر سر توزیع دستاوردها می‌دانند. از دیدگاه واقع‌گرایی، روند رشد نابرابر موجب ستیز میان دولت‌های رو به افول و در حال اوج‌گیری می‌شود زیرا آن‌ها سعی در حفظ یا بهتر کردن جایگاه خودشان در سلسله مراتب سیاسی بین‌المللی دارند. (Gilpin, 2017, pp.138-148)

لازم است تا میان دو دسته از دولت‌ها تمایز صورت گیرد: «دولت‌های طالب حفظ وضع موجود و دولت‌های تجدیدنظرطلب. ممکن است بتوان دولت‌های خواهان وضع موجود را هم‌چنان در جستجوی امنیت دانست اما انقلابیون پیش از آنکه به دنبال نگاه‌داشت امنیت خود باشند، در پی بازنگری در جایگاه نظام‌مند خود هستند و ممکن است بخواهند امنیت را با قدرت تاخت بزنند؛ پس گرایش‌های تهاجمی و تدافعی هر کدام، منافع گروه خاصی از دولت‌ها را پوشش می‌دهد.» (Shweller, 1996; quoted from)

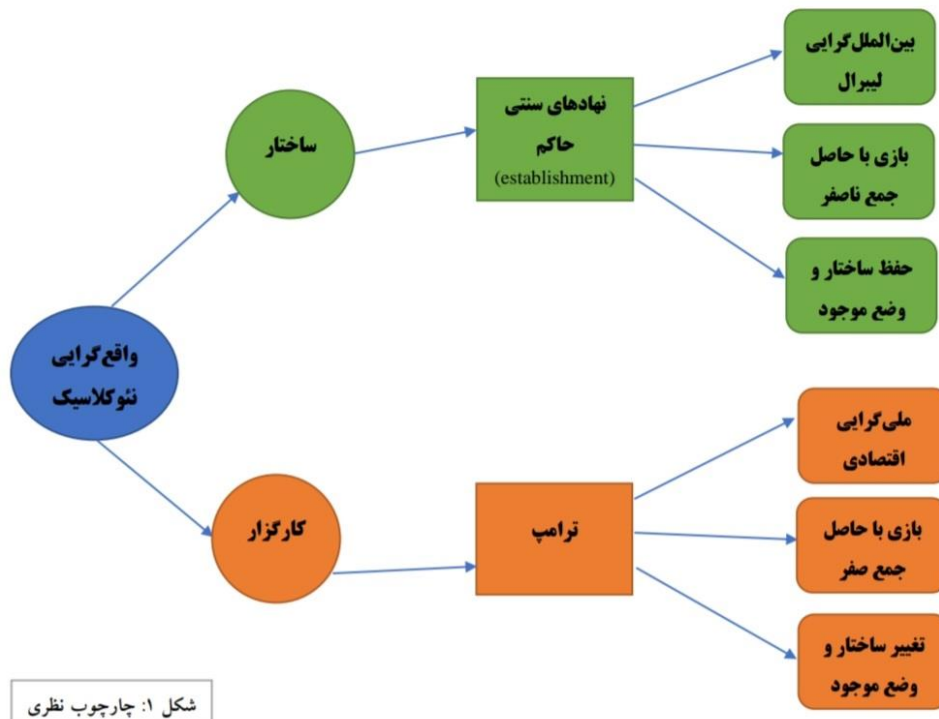


رویکرد پوپولیستی ترامپ که بر سیاست خارجی آمریکا تأثیر گذاشت، بر مبنای الگوواره واقع‌گرایی نئوکلاسیک بوده و ملی‌گرایی اقتصادی از سیاست‌های دولت وی بود که در هم تنیده‌اند. بر همین اساس، ترامپ از طریق تشدید دوقطبی‌های موجود در جامعه، توانست بر سیاست خارجی آمریکا تأثیر بگذارد و با نخبگان حاکم در ایالات متحده غیرت‌سازی کند. نخبگان حاکم در ایالات متحده، خواهان حفظ وضع موجود در آمریکا و در عین حال مهار کشورهای چین و به‌ویژه روسیه هستند اما ترامپ خواهان تغییر ساختار و وضع موجود در آمریکاست و به مهار چین اولویت ویژه‌ای قائل است. در این میان که آمریکا با فضای دو قطبی ایجاد شده در جامعه، بین تغییر یا حفظ وضع موجود در داخل و خارج سردرگم است، چین بر حفظ وضع موجود متمرکز است چرا که با همین روند رشدی که دارد، به لحاظ اقتصادی از آمریکا سبقت می‌گیرد و ترامپ هم به‌عنوان نمونه جنگ تجاری را برای جلوگیری از ادامه‌ی وضع موجود، آغاز کرد.

به لحاظ الگوواره‌ی نیز، می‌توان دو قطبی بارزی را در ایالات متحده مشاهده نمود که یک طرف آن، رئالیست‌ها و شاخه‌های مختلف آن هستند و از سوی دیگر لیبرال‌ها که رویکردی بین‌الملل‌گرایانه دارند. لیبرال‌ها بر اهمیتی که قدرت دولت، حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی برای حفظ کل نظم اقتصادی بین‌المللی لیبرال دارند، تأکید می‌ورزند. (Darel, 2017, p.200) تجارت آزاد و بازار آزاد از اصول اندیشه‌ی لیبرالی است که منجر به گسترش همکاری‌های بین‌المللی و وابستگی متقابل می‌شود. رویکرد پوپولیستی ترامپ در تضاد با بین‌الملل‌گرایی لیبرال قرار داشت و سیاست خارجی ترامپ نیز بر خلاف اصول لیبرالیسم بود. در راستای دو قطبی الگوواره‌ی، یک تقابل جدی میان بین‌الملل‌گرایی و ناسیونالیسم وجود دارد که نماد این بین‌الملل‌گرایی، جهانی شدن است.

تمامی نظریه‌های واقع‌گرایی نئوکلاسیک در داشتن مدلی پایه‌ای مشترک هستند که بین متغیر مستقل، متغیر مداخله‌گر و متغیرهای وابسته و نقش آن‌ها تمایز قائل است. نظریه‌پردازان واقع‌گرایی نئوکلاسیک ادعا می‌کنند که دارای روش‌شناسی پیچیده‌تری‌اند. (Rose, 1998, p.153; quoted from Barzegar & Tabeafshar, 2017, p.50) یک پیوستگی میان مبانی نظری و روش این پژوهش وجود دارد. با توجه به روش تحلیل داده‌های این پژوهش که ردیابی فرایند است، استفاده از اسناد مکتوب برای جمع‌آوری داده‌ها در اولویت قرار داشته و به‌خصوص کتاب‌ها و مقالاتی در زمینه‌ی پوپولیسم و سیاست خارجی آمریکا در دوره‌ی ترامپ مورد مطالعه قرار گرفته‌اند.





شکل ۱: چارچوب نظری

شکل (۱): چارچوب نظری

پوپولیسم و سیاست خارجی

به وجود آمدن سیاست خارجی پوپولیستی، بخشی از واقعیت نظام بین‌الملل است که فراز و نشیب دارد و تأثیرات آن چشمگیر است. امکان تأثیرگذاری پوپولیسم بر سیاست خارجی، بستگی به عوامل متعددی دارد. شناخت این دو مفهوم و نسبت میان آن‌ها، برای درک سیاست خارجی پوپولیستی ترامپ لازم است. اختلاف نظرهای بسیاری درباره‌ی تعریف و مصداق‌های پوپولیسم وجود دارد. می‌توان پوپولیسم را اینگونه تعریف کرد: نوعی سیاست‌ورزی و راهبرد سیاسی است که در فضای دو قطبی جامعه ظهور می‌یابد و مردم راستین را در برابر نخبگان حاکم قرار می‌دهد. پوپولیسم در زمان و مکان خاص، می‌تواند شکل‌های منحصر به فردی داشته باشد که قابلیت ترکیب با ایدئولوژی‌های مختلف را دارد. (Laclau, 2020; Mudde, 2019; Kaltwasser, 2019; Taggart, 2019)

اشتراک نظری برای دو قطبی شدن جامعه در تعریف پوپولیسم وجود دارد. دو قطبی کردن و غیریت‌سازی به عنوان یک سیاست‌ورزی پوپولیستی، معمولاً در انتخابات‌ها آغاز می‌شود و برای تحقق وعده‌ها، ادامه



می‌یابد. در فضای دو قطبی، پوپولیست‌ها مدام از مردم دم می‌زنند و اکثریت قاطع را سمت خود می‌دانند؛ در صورتی که اکثریت خاموش (قشر خاکستری) به‌طور موقتی در فضای دوقطبی حضور دارند و مرزهای سیاسی انعطاف‌پذیر و ناپایدار است و کنش‌های سیاست‌ورزان پوپولیست و واکنش‌های مردم بستگی به شرایط زمانی و مکانی دارد.

اختلاف نظری درباره‌ی اینکه پوپولیسم در سیاست ریشه دارد یا اقتصاد وجود دارد. به‌نظر می‌رسد که پوپولیسم هم در اقتصاد ریشه دارد و هم در عرصه‌های سیاست و فرهنگ. بسیاری از نظریه‌پردازان لیبرالی سعی می‌کنند که اقتصاد و سیاست را از یکدیگر تفکیک کنند تا منازعات سیاسی به همکاری‌های اقتصادی آسیبی نرساند و در تحلیل‌ها به‌صورت تفکیک‌شده می‌نگرند اما بر اساس نگاه اقتصاد سیاسی و شبکه‌ای، نمی‌توان سیاست و اقتصاد را کاملاً جدا از یکدیگر دانست؛ ملی‌گرایان اقتصادی نیز نگاه اقتصاد سیاسی دارند و به‌نوعی اندیشه‌ی ناسیونالیستی آن‌ها بر اقتصاد تأثیر می‌گذارد. از طرفی هم چپ‌ها معمولاً بسیاری از مسائل را از منظر طبقاتی تحلیل می‌کنند و اقتصاد را زیربنای هر پدیده‌ای می‌دانند و در تحلیل ریشه‌ی پوپولیسم، جانبدارانه و تک‌بعدی قضاوت می‌کنند.

پوپولیست‌های راست‌گرا، پوپولیسم را با نوعی ملی‌گرایی ترکیب می‌کنند (Mudde & Kaltwasser, 2019, p.42) که ناسیونالیسم در اقتصاد، سیاست و فرهنگ اولویت می‌یابد. در پوپولیسم ناسیونالیستی، سیاست داخلی بر سیاست خارجی تأثیر بیشتری می‌گذارد، به نحوی که بسیاری از تصمیمات حوزه‌ی روابط خارجی بر اساس تحولات داخلی کشور اتخاذ می‌شود. خدشه‌دار شدن هویت ملی یک کشور توسط نخبگان حاکم، می‌تواند مردم را بسیج کند و نخبگان را کارگزار بیگانه قلمداد نمایند.

اکثر پوپولیست‌ها نه تنها از تشکیلات سیاسی مستقر بیزارند بلکه از نخبگان اقتصادی، فرهنگی و رسانه‌ای نیز انتقاد می‌کنند. همه‌ی این نخبگان به‌صورت یک «گروه فاسد همگونی به تصویر کشیده می‌شوند که بر ضد "اراده همگانی" مردم عمل می‌کنند» (Mudde & Kaltwasser, 2019, p.31). پوپولیست‌ها ممکن است با برخی اصول سنتی سیاست خارجی کشورشان به‌عنوان تلاشی برای برجسته کردن غیریت‌سازی با نخبگانی که آن اصول را طراحی کرده‌اند، مخالفت کنند؛ آن‌ها ضمن فاصله گرفتن از احزاب میانه‌رو، مدعی‌اند نخبگانی که تحت نفوذ نهادهای بین‌المللی و بازیگران خارجی هستند، به منافع ملی یا اراده مردم خیانت کرده‌اند. (Chryssogelos, 2021, p.4)

اکنون ساختاری منسجم در بسیاری از کشورها وجود دارد که نظم بین‌المللی لیبرال را در یک کشور و عرصه‌ی بین‌المللی بازتولید می‌کند اما عملکرد کارگزاران که اغلب از احزاب میانه‌رو بوده‌اند، موجب

نارضایتی جامعه شده و در چنین شرایطی، پوپولیست‌ها با رویکرد رادیکالی، بخش زیادی از مردم را قانع کرده‌اند که نظم بین‌المللی لیبرال علت اصلی بحران‌هاست. زمانی که پوپولیست‌ها به قدرت می‌رسند و به کارگزار تبدیل می‌شوند، ساختار موجود را با چالش مواجه می‌کنند و در عمل، تقابلی میان ساختار و کارگزار شکل می‌گیرد و هر چه دو قطبی شدیدتر و نزدیک‌تر باشد، تغییر ساختار یا به‌حاشیه راندن کارگزار پوپولیست، سخت‌تر می‌شود.

پوپولیست‌های چپ و راست، رویکردی مشابه در سیاست خارجی دارند که از بیشتر احزاب میانه‌رو متمایز هستند و نظم موجود را به خطر می‌اندازند. با وجود این ایده گسترده که پوپولیست‌ها تهدیدی برای نظم بین‌المللی لیبرال هستند، شفافیت کمی درباره نحوه درک سیاست خارجی پوپولیستی وجود دارد. برای مثال، مشخص نیست که پوپولیسم چگونه در شکاف موجود در روابط بین‌الملل بین «رنالیسم» و «ایده‌آلیسم» قرار می‌گیرد. پوپولیست‌ها گاهی اوقات به‌عنوان رنالیست افراطی در نظر گرفته می‌شوند که آن‌ها را به کنار گذاشتن تعهدات و ارزش‌های بین‌المللی سوق می‌دهد. در عین حال، برخی پوپولیست‌ها را ایدئولوگ‌هایی می‌دانند که به ایدئولوژی‌های راست یا چپ گرایش دارند. (Chryssogelos, 2021, p.2)

اگر بالاترین مقام کشور، فردی پوپولیست باشد یا از حزبی پوپولیست انتخاب شده باشد، بر سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد و پوپولیسم را وارد این حوزه می‌کند. پوپولیسم و سیاست خارجی می‌توانند بر یکدیگر تأثیر متقابل داشته باشند و به نحوی نسبت این دو به هم نزدیک می‌شود که می‌توان شاهد "سیاست خارجی پوپولیستی" بود.

سیاست خارجی پوپولیستی می‌تواند در هر کشوری ویژگی‌های خاص خود را داشته باشد چرا که عوامل مهمی در چگونگی نسبت پوپولیسم و سیاست خارجی تأثیرگذار هستند. ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر می‌توانند در رابطه‌ی میان پوپولیسم و سیاست خارجی تأثیرگذار باشند و به مثابه‌ی یک واسطه یا کاتالیزور، سیاست خارجی پوپولیستی را به وجود آورند و بر شدت و دوام آن بیفزایند. در بررسی نسبت میان پوپولیسم و سیاست خارجی، سیاست داخلی کشور می‌تواند مهم‌ترین عامل مداخله‌گر در این نسبت باشد و «رهبران پوپولیست سیاست خارجی را ادامه‌ی سیاست داخلی می‌دانند.» (Metawe, 2020)

سیاست خارجی پوپولیستی ترامپ

در آمریکا با توجه به قدرتی که در ابعاد مختلف دارد، یک رئیس‌جمهور پوپولیست می‌تواند بر سیاست خارجی ایالات متحده و حتی عرصه‌ی بین‌الملل تأثیر بگذارد؛ چنانکه در دوره‌ی ترامپ تأثیر گذاشته و سیاست خارجی پوپولیستی شکل گرفته و ساختار را با چالش جدی مواجه کرده است.

ترامپ در نقش رهبر جریان سوم به تمام مبانی بنیادینی حمله کرد که پس از جنگ جهانی دوم، سیاست خارجی آمریکا را در دولت‌های دموکرات و جمهوری خواه شکل داده بود. دکترین ترامپ، به واسطه‌ی مبانی فکری ترامپ‌سیسم، گواه از پایان تاریخ مصرف دکترین ترومن و در کل رویکرد بین‌الملل‌گرایانه آموزه‌های رؤسای جمهور پیشین و ظهور گفتمان نوینی در سیاست خارجی این کشور دارد. (Bigdeli, 2020, pp.139-140)

ترامپ در کتاب‌ها و اظهاراتش بارها خود را ضد سیاست خارجی وضع موجود معرفی کرده و می‌گوید: «هواداران وضع موجود به من حمله می‌کنند. من به بی‌باکی در امور نظامی و سیاست خارجی باور دارم.» (Trump, 2020, p.119) رقیب انتخاباتی ترامپ در سال ۲۰۱۶، هیلاری کلینتون (وزیر امور خارجه دولت اول اوباما) بود و بدین ترتیب ترامپ در رقابت‌های انتخاباتی، بر حوزه‌ی سیاست خارجی آمریکا و عملکرد و نقاط ضعف هیلاری متمرکز بوده و انتقاد می‌کرد.

حضور نیروهای نظامی آمریکایی در افغانستان، عراق و سوریه، هزینه‌های هنگفت مالی به دنبال داشته و نیروهای آمریکایی توسط تروریست‌ها کشته می‌شدند. با فشار افکار عمومی از طریق اعتراض خانواده‌های سربازان آمریکایی و گروه‌های حقوق بشری مخالف جنگ، دولت آمریکا مجبور به عقب‌نشینی از مداخله‌ی هزینه‌بر-جانی و مالی- شده است. ترامپ بارها در سخنرانی‌ها و توییت‌هایی به هزینه‌ی سرسام‌آور جنگ در خاورمیانه اشاره کرده و در همین توییت نوشته: «پس از آنکه به صورت احمقانه هفت تریلیون دلار در خاورمیانه خرج کرده‌ایم، زمان آن رسیده که بازسازی کشورمان را آغاز کنیم».



Donald J. Trump
@realDonaldTrump

Following

At some point, and for the good of the country, I predict we will start working with the Democrats in a Bipartisan fashion. Infrastructure would be a perfect place to start. After having foolishly spent \$7 trillion in the Middle East, it is time to start rebuilding our country!

تصویر (۲): توییت ترامپ درباره خاورمیانه



۱۶۰

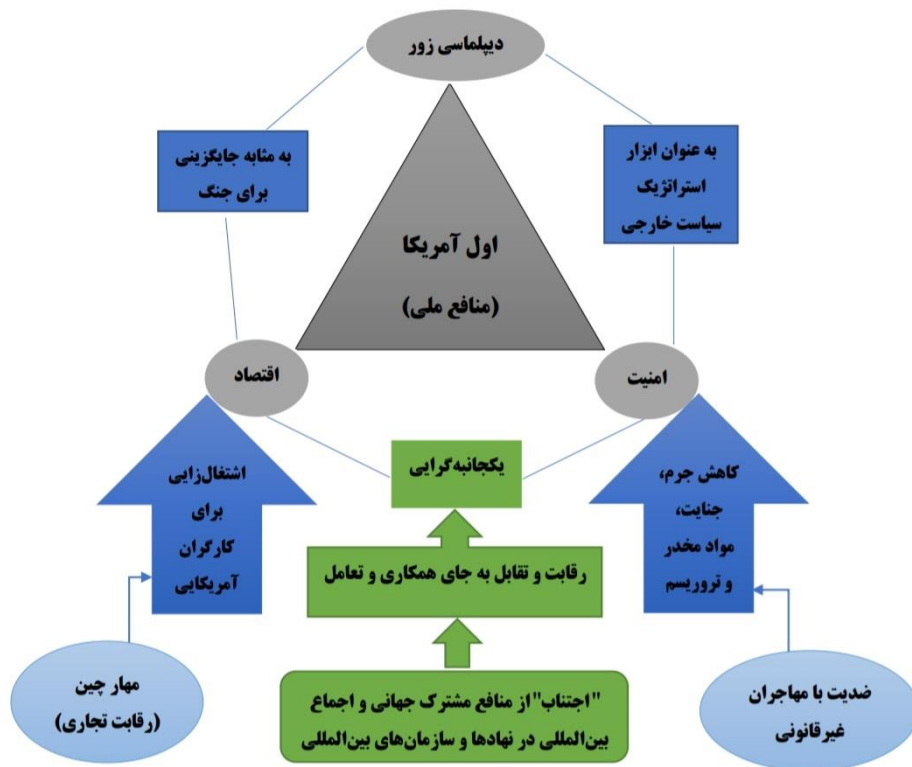
پژوهش‌نامه ایرانی
سیاست بین‌الملل،
سال ۱۳، شماره ۱، شماره
پیاپی ۲۵، پاییز و زمستان
۱۴۰۳

سیاست خارجی پوپولیستی ترامپ را می‌توان در دو کلمه خلاصه کرد: اول آمریکا. دال مرکزی در گفت‌وگو ترامپ، اولویت یافتن منافع ملی است که در شعار اول آمریکا متبلور شده است. ملی‌گرایی در شعار اول آمریکا به طور کامل مشهود است و منظور ترامپ این بوده که در سال‌های اخیر، منافع ملی برای مسئولان آمریکا در اولویت نبوده و سیاست خارجی آن‌ها در راستای همکاری‌های بین‌المللی و منافع جمعی بوده که به نظر ترامپ، منافع و هزینه‌های ایالات متحده با یکدیگر همخوانی ندارند. در شکل سیاست خارجی پوپولیستی ترامپ، رابطه‌ی متقابلی وجود دارد. دیپلماسی زور به‌مثابه‌ی جایگزینی برای جنگ، به اقتصاد آمریکا کمک می‌کند تا مداخله‌ی هزینه‌بر نداشته باشد و این امر در راستای مهار چین در حوزه‌ی رقابت تجاری و اقتصادی مؤثر است. از طرفی دیگر، اقتصاد آمریکا با توجه به هزینه‌های سرسام‌آور جنگ در خاورمیانه، ایجاب می‌کند که به‌مثابه‌ی جایگزینی برای جنگ، ترامپ به دیپلماسی زور متوسل شود.

دیپلماسی زور به استفاده از تهدید یا اعمال محدود قدرت به جهت متقاعد کردن حریف برای لغو یا دفع یک اقدام یا تغییر رفتار اشاره دارد. (Bigdeli, 2020, p.165) دیپلماسی زور به‌عنوان ابزار استراتژیک سیاست خارجی، به امنیت ایالات متحده کمک می‌کند. ترامپ معتقد بود که با استفاده از دیپلماسی زور، می‌تواند تهدیدها را رفع و امنیت ملی را تأمین کند. از طرفی هم، شرایط امنیتی آمریکا ایجاب می‌کند که از دیپلماسی زور استفاده کند چرا که تهدیدهای امنیتی نیاز به راه‌حل دارند و باید به‌نحوی چاره شود که به اقتصاد آمریکا هم ضربه نزنند. در همین راستا ترامپ خواهان پرداخت هزینه‌ی دیوار با مکزیک، توسط خود این کشور بود؛ یعنی برای مقابله با مهاجران غیرقانونی از مکزیک که تهدید امنیتی محسوب می‌شد، چاره‌ای اندیشیده شد که برای اقتصاد آمریکا هزینه‌ای نداشته باشد. چین و مهاجران غیرقانونی از نظر ترامپ تهدیدهای امنیتی_اقتصادی محسوب می‌شوند.

اشتغال‌زایی از مهم‌ترین مباحث سیاست‌های ترامپ است که به رقابت تجاری با چین و کارگرهای ارزان‌قیمت خارجی مرتبط می‌شود. ترامپ مقابله با مهاجران غیرقانونی را عامل اصلی کاهش جرم، مواد مخدر و تروریسم می‌داند. وقتی بخش بزرگی از مردم آمریکا به مواد مخدر معتاد شوند، بازدهی نیروی کار و تولید ملی کاهش می‌یابد. افزایش جرم و ناامنی نیز می‌تواند باعث فرار سرمایه از کشور باشد. وقتی که مهاجران غیرقانونی به طرق مختلف اشتغال آمریکایی‌ها را ربوده‌اند، تقابل با این افراد می‌تواند باعث ترغیب افراد بیکار یا خواهان کار بهتر در میان آمریکایی‌ها باشد. پس بخش عمده‌ای از کارگران آمریکایی در ۲۰۱۶ به ترامپ رأی دادند.





شکل (۳): سیاست خارجی پوپولیستی ترامپ

اینکه امنیت و اقتصاد آمریکا بدون ثبات اقتصادی و امنیت میان متحدانش قابل تأمین است یا خیر، دو پاسخ برای آن وجود دارد؛ رویکرد ملی‌گرایی پیوند عمیقی میان آمریکا و متحدانش نمی‌بیند که بخواهد منابع آمریکا را خرج آن‌ها کند اما دیدگاه بین‌الملل‌گرا چنین هزینه‌هایی را در راستای منافع بلندمدت ایالات متحده می‌داند. به نوعی در حوزه‌ی اقتصاد و امنیت، ترامپ با شعار اول آمریکا و ملی‌گرایی اقتصادی به دنبال منافع کوتاه‌مدت و احیای عظمت آمریکا بوده که سند استراتژی امنیت ملی وی، نمود عینی آن است و نقشه‌ی راه دولت خود را مشخص کرده و برای رسیدن به اهداف این سند، یکجانبه‌گرایی و دیپلماسی زور را به کار گرفت.

ترامپ علاوه بر دیپلماسی زور، از دیپلماسی تویتری نیز استفاده کرده است. تویتر به او این امکان را داده بود که سیاست خارجی پوپولیستی خود را پیش ببرد و بدون وابستگی به رسانه‌های سنتی، با مردم سخن بگوید. فردگرایی در ترامپ به اندازه‌ای بوده که تصمیمات خود را از صفحه‌ی شخصی خود اعلام می‌کرد

و بدین نحو نبوده که این تصمیمات مهم، ابتدا از طریق رسانه‌ی دولت یا صفحه‌ی سخنگوی کاخ سفید نشر یابد.

دیپلماسی زور به مثابه‌ی ابزار نهادینه شده سیاست خارجی ترامپ شامل تهدید نظامی و تحریم اقتصادی همه جانبه است. نشست پمپئو بر صندلی تیلرسون نشان داد آمریکای ترامپ دیپلماسی زور را به عنوان ابزار استراتژیک سیاست خارجی خود تعریف کرده است. (Bigdeli, 2020, p.168) روندهای سیاست خارجی آمریکا در دوره‌ی تیلرسون، نشانه‌های ساختاری خود را حفظ کرد. به همین دلیل، ترامپ و تیلرسون نتوانستند همکاری‌های خود با یکدیگر را ادامه دهند. (Byman, 2018, p.5; quoted from Mottaghi, 2020, p.101)

پمپئو با سیاست خارجی ترامپ سازگاری بیشتری داشت. یکجانبه‌گرایی و دیپلماسی زور ترامپ باعث شد که دشمنان و رقبای آمریکا به یکدیگر نزدیک شوند. دوره‌ی ترامپ انزواگرایی نبود بلکه یکجانبه‌گرایی و در اصل، ضدبین‌الملل‌گرایی لیبرال بود. انزواگرایان مایل به مداخله نیستند ولی ترامپ در صورت لزوم، مایل به مداخله است. بین‌الملل‌گرایی لیبرال، چندجانبه‌گرا است.

استفان والت معتقد است که یکجانبه‌گرایی‌های ترامپ در عرصه سیاست خارجی مانند خارج شدن از معاهده‌های بین‌المللی (پاریس، برجام و...) و نهادهای سازمان ملل (یونسکو، شورای حقوق بشر و...) و شروع یک نزاع با متحدان اصلی خود چون اتحادیه اروپا و متحدان آسیایی بر سر موضوع پرداختن هزینه امنیت، از طرفی می‌تواند ایالات متحده را در عرصه بین‌الملل منزوی کند و از سویی دیگر فضا را برای رقیب مهمی مثل چین جهت اعمال نفوذ بیشتر در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی فراهم سازد. (Walt, 2018, pp.14-15; quoted from Hedayati & Ramezanzpour, 2019, p.87) پوپولیستی ترامپ و عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن نشانگر یک تقابل جدی میان ساختار و کارگزار است.

جایگاه رئیس‌جمهور آمریکا

برای شناخت جایگاه رئیس‌جمهور در آمریکا باید ساختار نظام سیاسی این کشور را بررسی کرد که برآمده از قانون اساسی آن است. نظام سیاسی آمریکا تلفیقی از تأثیرات پلورالیستی، طبقه‌ای، فردگرایی و نخبه‌گرایی است که این عناصر از طریق سیستم قانون اساسی در تعادل با یکدیگر نگه داشته شده و از تجمع قدرت تنها در دستان یک فرد، بخش یا گروه خاصی جلوگیری نماید و به هیچ یک از ارکان حکومتی، امکان «اعمال قدرت برتر» را نمی‌دهد. (Vile, 2010)

جایگاه رئیس‌جمهور در نظام‌های پارلمانی و ریاستی متفاوت است. برخلاف نظام پارلمانی که مردم تنها



نمایندگان خود در پارلمان را انتخاب می‌کنند و آن‌ها نیز رئیس دولت (نخست‌وزیر) را برمی‌گزینند و رئیس کشور (رئیس‌جمهور یا شاه) قدرت اجرایی ندارد، رئیس‌جمهور (به‌عنوان رئیس کشور و دولت) در نظام ریاستی معمولاً به‌وسیله‌ی آرای مستقیم مردم انتخاب می‌شود. در نظام‌های ریاستی، مردم در هنگام انتخابات بیشتر به شخصیت نامزدهای ریاست‌جمهوری نظر دارند تا به سیاست‌ها و برنامه‌های حزبی. در این نوع نظام، نامزدهای ریاست‌جمهوری اگر شکست بخورند، ممکن است به‌طور کلی از عرصه فعالیت سیاسی خارج شوند. در نظام ریاستی تفکیک قوا نیرومندتر از نظام پارلمانی است. (Bashiriye, 2013, p.125)

ایالات متحده آمریکا دارای نظام ریاستی است و البته با وجود تفکیک قوا و نظام کنترل و موازنه، رئیس‌جمهور از قدرت زیادی برخوردار است. با اینکه رئیس‌جمهور نمی‌تواند به‌دلیل عدم رضایتش از عملکرد کنگره، آن را منحل کند اما بسیاری از تصمیمات کنگره را می‌تواند و نتواند. آنچه نظام ریاستی را با پوپولیسم پیوند می‌زند، رأی مستقیم مردم به رئیس‌جمهور است و نمی‌توان گفت که الکتراکالج همان کارکرد نظام پارلمانی را دارد و به‌ندرت مشاهده شده که آرای الکتراکالج هر ایالت بر خلاف آرای مردمی‌اش باشد.

به‌طور کلی «نظام‌های ریاستی، رهبری شخصیت‌گرا را تقویت می‌کنند درحالی‌که نظام‌های پارلمانی مشوق و محرک برای ظهور احزاب سیاسی هستند. در نتیجه در نظام‌های ریاستی، رهبران پوپولیست بدون پیوند با حزب سیاسی می‌توانند برجسته شوند و حتی قدرت اجرایی را در دست گیرند.» (Mudde & Kaltwasser, 2019, p.80)

وقتی که یک فردی به قدرت می‌رسد و پشتوانه‌ی حزبی نداشته باشد، پاسخگویی کم‌رنگ یا ناپدید می‌شود اما وقتی حزبی باشد که کلیت آن پوپولیستی نباشد ولی یک فرد پوپولیست در آن به قدرت برسد، وی را کنترل می‌کنند (مانند ترامپ که حزب جمهوری خواه، او را کنترل می‌کرد تا به اعتبار حزب‌شان آسیبی وارد نکند از جمله اینکه مایک پنس، معاون رئیس‌جمهور، از مداخله در انتخابات ۲۰۲۰ که خواسته‌ی ترامپ بود، پرهیز کرد).

در ایالات متحده رئیس‌جمهور تفوق کاملی در سیاست خارجی دارد. بنا به گفته‌ی ریگان در سال ۱۹۸۴: «در حوزه دفاعی و امور خارجی، ملت باید یک‌صدا سخن بگوید و فقط رئیس‌جمهور صلاحیت آن را دارد». تفوق رئیس‌جمهور تا حد زیادی ناشی از اختیارات اعطاشده توسط قانون اساسی به وی است؛ سیاست خارجی آن چیزی است که رئیس‌جمهور می‌گوید و تعریف وی از منافع ملی، ملاک تعیین آن



است. محبوبیت رؤسای جمهور آمریکا در جامعه بر آزادی عمل سیاسی شان مؤثر است. لووی استدلال می‌کند که «سیاست خارجی، حوزه‌ای است که به رئیس‌جمهور این امکان را می‌دهد که محبوبیت خود را بهبود ببخشد.» (Kegley & Vitkov, 2015; quoted from Daheshyar & Nourani, 2020, pp.49-51)

دو مؤلفه نقش و اجتماع تعیین‌کننده در سیاست خارجی آمریکا هستند. نقش یعنی شخص رئیس‌جمهور در سیاست خارجی حرف اول و آخر را می‌زند و تفوق کاملی در آن دارد. اجتماع نیز بر طیف‌های مختلفی اشاره دارد که رئیس‌جمهور بر اساس آن به تصمیم‌سازی در سیاست خارجی می‌پردازد و در اصل شامل حامیان وی می‌شود که بنابر وعده‌های وی به او رأی داده‌اند. (Daheshyar & Nourani, 2020, p.49) اگر ترامپ به وعده‌های خود در سیاست خارجی عمل نمی‌کرد و پس از به قدرت رسیدن، به بخشی از نخبگان حاکم در ایالات متحده تبدیل می‌شد، پشتوانه‌ی مردمی خود را از دست می‌داد و با کاهش چشمگیر محبوبیت او نزد هوادارانش، اجبار به استعفا یا استیضاح او کار راحتی بود و دیگر ترامپ صاحب نقش ریاست‌جمهوری نبود تا بتواند بر سیاست خارجی آمریکا تأثیر بگذارد؛ بنابراین اجتماع حامیان رئیس‌جمهور، تکیه‌گاه این نقش است.

همانقدر که ساختار نظام سیاسی و به‌طور مشخص جایگاه ریاست‌جمهوری ایالات متحده، مبنایی را برای تصمیمات کارگزار (ترامپ) فراهم نموده، به همان میزان نیز این تصمیم‌ها را کنترل کرده و با موازنه‌ای که در این ساختار وجود دارد، هر کارگزاری که بخواهد این موازنه و تفکیک قوا را بر هم بزند، مهار می‌کند. بنابراین ساختار به همان میزان که فرصت و زمینه‌ای برای فردگرایی ترامپ در سیاست خارجی مهیا نمود و با چالش مواجه شد، وی را کنترل و مهار کرد تا به اصول دموکراسی ایالات متحده از جمله حاکمیت قانون، آسیب جدی وارد نکند.

در حاکمیت قانون، تمام افراد در برابر قانون یکسان‌اند و حاکم بالاتر از قانون نیست. به‌طور مثال تویتر به‌عنوان یک شرکت مستقر در ایالات متحده، می‌تواند با استناد به ترویج خشونت از سوی رئیس‌جمهور وقت، حساب کاربری وی را ببندد. قوه قضاییه مستقل در ایالات متحده، فردگرایی ترامپ را با وجود جایگاه ریاست‌جمهوری وی، مهار کرد که نشان‌دهنده‌ی وجود حاکمیت قانون در ساختار نظام سیاسی آمریکا است.

نخبگان حاکم

نخبگان حاکم در ایالات متحده توانستند نظام بین‌الملل گرای لیبرال را به مدت هفت‌دهه، پس از جنگ جهانی دوم بر کشور حاکم کنند و اصول لیبرالیسم در ساختارهای کشور آمریکا به‌طور کامل مشهود بوده





است. جامعه‌ی سیاست خارجی به‌عنوان نمایندگان نخبگان حاکم در حوزه‌ی سیاست خارجی، تا سال ۲۰۱۶ بدون هیچ چالشی جدی برای نظم بین‌الملل‌گرای لیبرال، خط‌مشی‌های سیاست خارجی را تعیین می‌کردند و به افکار عمومی مردم جهت می‌دادند.

منظور از "جامعه‌ی سیاست خارجی" «آن دسته از افراد و سازمان‌هایی است که به‌طور منظم با مسائل مربوط به امور بین‌الملل سروکار دارند. این تعریف هم شامل سازمان‌های رسمی دولتی است و هم گروه‌ها و اشخاصی که سیاست خارجی به‌عنوان بخشی از فعالیت‌های عادی آنهاست یا به‌دنبال شکل‌دهی به افکار عمومی در رابطه با موضوعات بین‌المللی بوده یا به‌طور مستقیم بر سیاست‌های دولت‌ها تأثیر می‌گذارند. برای مثال، اعضای جامعه‌ی سیاست خارجی شامل کارمندان خدمات خارجی، تحلیل‌گران اطلاعاتی در سیا، اعضای ارشد اتاق فکر سیاست خارجی، استاد روابط بین‌الملل در یک دانشگاه، اعضای کمیته‌ی روابط خارجی سنا، روزنامه‌نگاری که با مسائل روابط خارجی سروکار دارد، یک تحلیل‌گر دفاعی در دفتر بودجه‌ی کنگره، یک لابیست که برای دیده‌بان حقوق بشر کار می‌کند و یا مدیر برنامه‌ای در یک بنیاد خیریه که برنامه‌ی آن‌ها شامل امور بین‌الملل است، می‌شود.» (Walt, 2021, p.177)

با وجود تعارض‌ها میان ترامپ و نخبگان حاکم، اتحاد منسجمی میان نخبگان حاکم به‌ویژه در مواقع بحرانی وجود دارد و همچنین به‌رغم اختلافات حزبی، «ویژگی اصلی جامعه‌ی سیاست خارجی، جامعه بودن آن در بالاترین سطح است». بسیاری از اعضای برجسته‌ی آن همدیگر را می‌شناسند و در فعالیت‌ها و سازمان‌های مشترک، مشارکت می‌کنند. (Walt, 2021, p.188) نخبگان حاکم در سیاست خارجی، منافع مشترکی دارند که آن‌ها را وامی‌دارد تا با به‌کارگیری متخصصان و افراد معتبر، قشر خاکستری را به سمت خود بکشانند.

نخبگان سیاست خارجی ایالات متحده به جای پیگیری نوعی استراتژی کلان‌مهارشده، هژمونی لیبرال را انتخاب کردند و معتقدند که گسترش ارزش‌های لیبرال برای آمریکا ضرورتی امنیتی است و مردم عادی را به حمایت از هژمونی لیبرال ترغیب می‌کنند اما پیامد آن، فارغ از نیت این نخبگان، آسیب‌های فراوانی را به ایالات متحده و سایر کشورها وارد کرده است. همچنین فاصله‌ی زیادی میان دیدگاه‌های جامعه‌ی سیاست خارجی و دیدگاه عموم آمریکایی‌ها وجود دارد. عموم مردم انزوای را رد می‌کنند اما خواهان یک استراتژی محدودتر در مقایسه با بیشتر فعالان جامعه‌ی سیاست خارجی آمریکا هستند. (Walt, 2021, p.402)

اکثر دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان، جهانی‌ساز هستند. آن‌ها مایلند به‌جای مردمی که در واقع نماینده‌ی

آن‌ها هستند، از واشنگتن بر جهان حکومت کنند. موضع جهانی‌گرایی به آن‌ها درجات آزادی بیشتری در پیگیری برنامه‌های اعلامی و پنهان خود در داخل و خارج می‌دهد. هم دموکرات‌ها و هم جمهوری خواهان استفاده از وال‌استریت برای حمایت مالی و ترویج جهانی‌شدن را مناسب می‌دانند. سیاستمداران دموکرات و جمهوری خواه تنها در تاکیدات حزبی و شبکه‌های حمایتی با هم تفاوت دارند. (Rosefielde, 2017, p.3) از منظر جهانی‌شدن، می‌توان فهم دقیق‌تری نسبت به رویکرد ترامپ مبنی بر ملی‌گرایی اقتصادی و تعارض میان وی و نخبگان حاکم کسب کرد چرا که یکی از موانع جهانی‌شدن و گسترش همکاری‌های بین‌المللی (به‌خصوص در حوزه‌ی تجارت آزاد یا مهاجرین)، ناسیونالیسم است.

جهانی‌شدن، عرصه را بر نیروی همبستگی جوامع ملی تنگ می‌کند. جهانی‌شدن اقتصاد بر کوچک شدن منابع مالی دولت که از آن برای تأمین مالی سیاست‌های اجتماعی استفاده می‌کند، تأثیر دارد. (Habermas, 2017, pp.113-117) جنگ‌های جهانی، به‌ویژه جنگ جهانی دوم و به‌دنبال آن پیدایش جهان سوم و اوج‌گیری نهادهای بین‌المللی فراملی و فراسرزمینی و تلاش برای هماهنگ کردن آنچه که به اقتصاد جهانی معروف شده است، بر هر دو وجه عینی و ذهنی فرایند جهانی‌شدن تأثیر تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند. (Robertson, 2014, p.33)

جهانی‌شدن ابعاد مختلفی دارد اما صاحب‌نظران به جنبه‌های اقتصادی جهانی‌شدن، توجه بیشتری داشته‌اند. (Kasovic, 2019, p.109) یورگن هابرماس نیز جهانی‌شدن اقتصاد را «مهمترین بعد جهانی‌شدن» می‌داند اما ذکر می‌کند که «جهانی‌شدن فقط اقتصادی نیست.» (Habermas, 2017, pp.87&102) پیامدهای اقتصادی و فرهنگی جهانی‌شدن موجب شده است که احزاب جریان اصلی زیر فشار قرار بگیرند. (Samoudi, 2021, p.108) بنابراین نخبگان حاکم (the establishment) دو حزب اصلی جمهوری خواه و دموکرات در آمریکا نیز به‌ویژه سیاستمداران حامی نظم بین‌الملل‌گرایی لیبرال و جهانی‌شدن، با چالش مواجه شده‌اند که نتیجه‌ی عملکرد و ویژگی‌های ساختاری شکل گرفته توسط آنان است.

غیریت‌سازی ترامپ

پوپولیست‌ها مخالف هر گونه واسطه‌گری میان مردم و تصمیم‌گیران و به‌طور خاص مخالف احزاب سیاسی هستند. آن‌ها به‌طور ویژه به دنبال ایجاد ارتباط مستقیم میان توده‌ی مردم با نخبگان هستند. (Kreisi, 2014, p.170; quoted from Samoudi, 2021, p.363) بنابراین یکی از ویژگی‌های سیاست‌ورزی پوپولیستی، نهاد‌گریزی و ضدیت با نخبگان حاکم است.

در سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰، آلبرت گور معاون رئیس‌جمهور کلینتون، رویکرد خود را در قالب «نبرد علیه



دیوان‌سالاری» منتشر نمود. بخش قابل توجهی از ادبیات ترامپ و گور برای انجام تغییرات بنیادین در ساختار سیاسی آمریکا دارای شباهت بوده و هر یک بر انجام تغییرات بنیادین در سازوکارهای حکومت فدرال تأکید داشته‌اند. (Mottaghi, 2020, p.36)

ترامپ در سال ۲۰۰۰ هم از حزب دموکرات کاندیدای ریاست‌جمهوری شده بود و سپس به حزب جمهوری‌خواه پیوست و این نشان می‌دهد که دموکرات یا جمهوری‌خواه بودن برای ترامپ چندان مطرح نیست؛ همانطور که در مورد نبرد علیه دیوان‌سالاری، با گور (از حزب دموکرات) شباهت دارد؛ ترامپ از حزب استفاده‌ی ابزاری می‌کند تا آرای خود را بیشتر کند چرا که بسیاری از طرفداران یک حزب وجود دارند که رأی سلبی می‌دهند یعنی برای اینکه هیلاری یا حزب دموکرات پیروز انتخابات نشود، به ترامپ رأی می‌دهند یا حتی برای اینکه ترامپ رئیس‌جمهور نشود، در سال ۲۰۲۰ به بایدن رأی می‌دهند و ممکن است که چندان با فرد منتخب، سازگار نباشند.

سؤالی در این قسمت وجود دارد که آیا تنها ترامپ از حزب جمهوری‌خواه استفاده‌ی ابزاری کرد یا این حزب هم از ترامپ بهره‌مند شد؟ به نظر می‌رسد که علاوه بر بهره‌مندی ترامپ از جایگاه حزب جمهوری‌خواه، این حزب هم از شخصیت کاریزماتیک-پوپولیستی ترامپ استفاده‌ی ابزاری کرده و هر دو برای رسیدن به قدرت به یکدیگر نیاز داشتند و از موقعیت همدیگر استفاده کردند و به‌نوعی معامله‌ی سیاسی بود.

توده‌گرایی و نخبه‌گرایی در آمریکا به موازات ساختار دیوان‌سالارانه‌ی قدرت، از جایگاه لازم برخوردار است. (Mottaghi, 2020, p.61) ترامپ که از پیش می‌دانست جایگاه مناسبی در جناح‌بندی‌های حزب جهت انتخابات درون‌حزبی ندارد، با تغییر رویکرد از نخبه‌گرایی به توده‌گرایی اولویت‌ها و اهداف جناح‌های مختلف را که سال‌های اخیر محقق نشده بود، در قالب برنامه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کمپین خود با جدیت مطرح نمود. برگ برنده‌ی ترامپ در انتخابات درون‌حزبی، تندروی وی بود. منظور از تندروی محافظه‌کارانه پافشاری و تعقیب اصول و مبانی محافظه‌کاری آمریکایی به صورت افراطی توسط کمپین ترامپ است. (Bigdeli, 2020, p.43)

بخش عمده اختلاف ترامپ و جمهوری‌خواهان در مهمترین اصل محافظه‌کاران آمریکایی یعنی تجارت آزاد نهفته است. جمهوری‌خواهان تأکید خاصی بر «تجارت آزاد مبنی بر حداقل دخالت دولت در بازرگانی بین‌المللی و تجارت خارجی دارند و رویکرد دولت ترامپ در حوزه‌ی تجارت خارجی نه تنها مورد تأیید حزب جمهوری‌خواه نیست بلکه دموکرات‌ها نیز بر این اصل مهم مکتب لیبرال بسیار تأکید

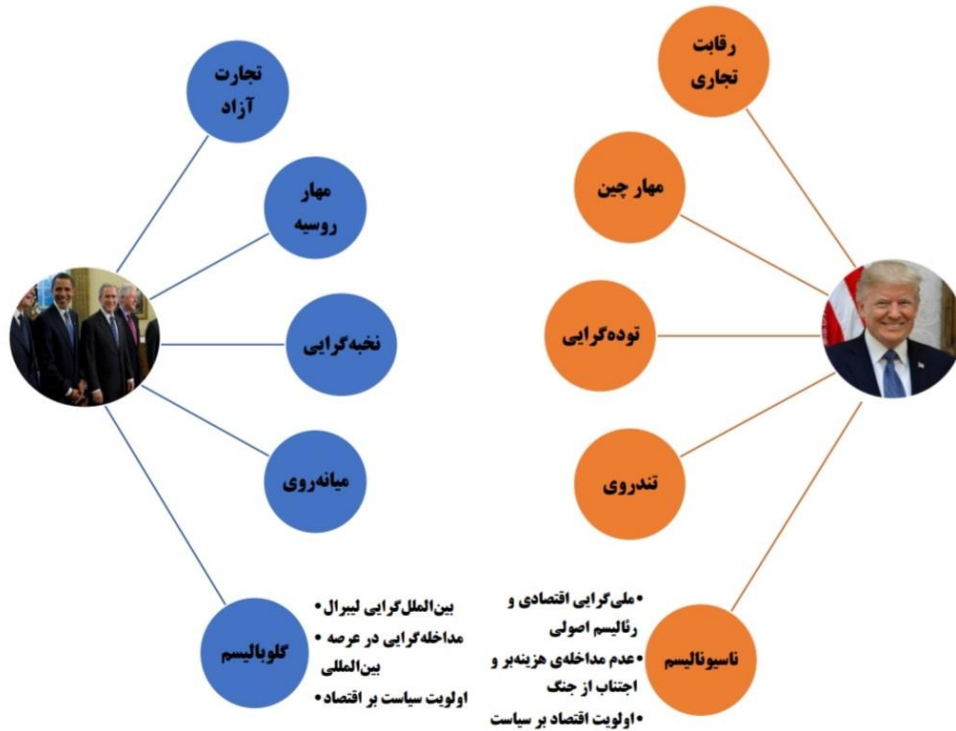
می‌ورزند. ترامپ با نقض اصول اولیه تجارت آزاد در قالب وضع تعرفه و مالیات بر روی کالاهایی که از خارج آمریکا وارد این کشور می‌شود، به نگرانی‌های جمهوری خواهان مبنی بر آثار و تبعات تدریجی‌های خود دامن زد. (Bigdeli, 2020, p.50) جنگ تجاری برای مهار چین به‌طور مستقیم به تجارت آزاد ارتباط می‌یابد.

موضوع مهار در سیاست خارجی آمریکا بسیار مهم است. به‌نوعی آمریکا به مهار خطر (شوروی، تروریسم، چین و...) اعتیاد دارد. هر خطری بر اساس مدل شوروی شکل‌بندی می‌شود چون مدل مهار شوروی موفق بوده و منجر به فروپاشی آن شد. پس از فروپاشی شوروی، آمریکا از چین غافل نبوده و مردم آمریکا به‌صورت ناگهانی با هشدار ترامپ مبنی بر خطر چین مواجه نشده‌اند بلکه گام‌های پر قدرت و بی‌هیاهوی چینی‌ها برای سیاستمداران آمریکایی تا اندازه‌ای دلهره‌آور بوده اما اولویت‌های سیاست خارجی در طول سال‌ها تغییر داشته و مثلاً در دهه‌ی اول قرن ۲۱، اولویت با خاورمیانه بود ولی ترامپ، بر خطر چین تمرکز کرد و این کشور را به‌عنوان دشمن معرفی نمود. نخبگان حاکم هشیار بوده‌اند اما تا قبل از ترامپ، چین را به‌عنوان یک رقیب می‌دانستند که در مسیری قرار گرفته که در نهایت منجر به دموکراتیزاسیون در چین خواهد شد اما با یک سرمایه‌داری دولتی کارآمد در اقتصاد مواجه شدند که به‌سمت لیبرال دموکراسی و تصورات نخبگان حاکم متمایل نشد.

کشور چین در زمان کلینتون به‌عنوان «شریک استراتژیک»، در زمان بوش به‌عنوان «ذی‌نفع مسئول»، و در زمان اوباما به‌صورت «کشوری با مشارکت مبتنی بر احترام متقابل و همکاری برد-برد» در نظر گرفته می‌شد. (Sachs, 2018; quoted from Ghorbani, 2020, p.145) در حالی که ترامپ در سند استراتژی امنیت ملی، کشور چین را رقیب استراتژیک و نوعی دشمن معرفی کرد؛ رقابتی که یک طرف پیروز می‌شود و طرف دیگر شکست می‌خورد که در تعارض با بین‌الملل‌گرایی لیبرال است.

ترامپ در مخالفت با رهبری نظم بین‌الملل لیبرال ایالات متحده و زیر سؤال بردن بعد بین‌الملل‌گرایی استثناگرایی آمریکا، چالشی بی‌سابقه را در برابر تسلط سیاسی نخبگان سیاست خارجی و پشتیبانی آن از هژمونی لیبرال قرار داد. علاوه بر ضدیت ترامپ با نخبگان حاکم، کارشناسان جمهوری خواه و دموکرات نیز به‌دلیل کناره‌گیری از رهبری جهانی و عقب‌نشینی به سمت ناسیونالیسم، به ترامپ حمله کردند. این منتقدان ترامپ را تهدیدی واقعی برای بقای نظم جهانی لیبرال به رهبری ایالات متحده و انسجام ژئوپلیتیکی غرب به‌دلیل خصومت او با تجارت آزاد، اتحادها و همکاری‌های بین‌المللی می‌دانستند. (Löfflmann, 2020, p.126) در کل، سیاست خارجی اکثر پوپولیست‌ها با همگرایی و

چندجانبه‌گرایی در تعارض است چون لازمه‌ی توافق و همکاری، میانه‌روی و تعامل است؛ حال آنکه پوپولیسم بر افراطی‌گرایی و رادیکالیسم استوار است. در پاسخ اینکه چرا ترامپ به نهادهای سنتی (نخبگان حاکم) حمله می‌کند، باید به شخصیت ترامپ نیز مراجعه و تحلیل کرد، او مایل است که تصویری متفاوت از خود نشان دهد و میراث قبلی‌ها را خرد کند (مانند برجام اواما)؛ همچنین بدینی مردم به سیاستمداران و نخبگان حاکم پس از شکست‌های دو دهه‌ی اخیرشان به‌ویژه در حوزه‌ی سیاست خارجی.



شکل (۴): غیریت سازی ترامپ با نهادهای سنتی و نخبگان حاکم

در نهایت اینکه با آمدن ویروس کرونا در اواخر سال ۲۰۱۹، جهان دگرگون شد و اقتصاد کشورها به‌ویژه آمریکا آسیب دید و سهل‌انگاری‌های ترامپ در سیاست‌های بهداشتی ایالات متحده، یکی از عوامل مهمی شد که در انتخابات ۲۰۲۰ شکست بخورد حتی با اینکه مدام تکرار می‌کرد که اگر بایدن (به‌عنوان نماینده‌ی نخبگان حاکم) پیروز شود، چینی‌ها خوشحال می‌شوند و با لفظ «ویروس چینی»، خطر چین و



ویروس کرونا را با نخبگان حاکم پیوند می‌زد تا با این غیریت‌سازی، به‌نوعی مهار چین در افکار عمومی بیشتر پذیرفته شود و موفقیت در این مهار، بستگی به عدم بازگشت نخبگان حاکم به کاخ سفید داشته باشد. همچنین پس از شکست ترامپ و بحران اوکراین، دوباره به مهار روسیه در سیاست خارجی آمریکای بایدن اولویت داده شد و (the establishment) به‌قدرت بازگشت اما هنوز دو قطبی شدید در جامعه ایالات متحده وجود دارد و به همین جهت، ترامپ به فکر بازگشت در سال ۲۰۲۴ است.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش اصلی بود که غیریت‌سازی با ساختار نهادی نخبگان حاکم آمریکا چگونه در سیاست خارجی پوپولیستی ترامپ انجام شد؟ فرضیه‌ی این پژوهش نیز آن بود که غیریت‌سازی ترامپ با نخبگان حاکم (the establishment) از طریق ایجاد فضای دو قطبی و تقابل میان ساختار و کارگزار، و شرایط نامساعد ساختار و وضع موجود نظم بین‌الملل‌گرایی لیبرال، در سیاست خارجی پوپولیستی ترامپ انجام شده است.

به‌منظور تبیین این فرضیه، در گام اول در راستای توجیه نسبت میان پوپولیسم و سیاست خارجی، بر این تأکید شد که اگر بالاترین مقام کشور، فردی پوپولیست باشد یا از حزبی پوپولیست انتخاب شده باشد، بر سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد و پوپولیسم را وارد این حوزه می‌کند. با توجه به دخیل بودن متغیرهای متنوع، سیاست خارجی پوپولیستی می‌تواند در هر کشوری ویژگی‌های خاص خود را داشته باشد. به‌طور مشخص، در آمریکا با توجه به قدرتی که در ابعاد مختلف دارد، یک رئیس‌جمهور پوپولیست می‌تواند بر سیاست خارجی ایالات متحده و حتی عرصه‌ی بین‌الملل تأثیر بگذارد.

ترامپ به‌عنوان کارگزار با رویکرد پوپولیستی خود، تأثیراتی بر سیاست خارجی این کشور گذاشته که ساختار را با چالش جدی مواجه کرده است. پوپولیسم ترامپ، ریشه‌ی تاریخی در این کشور داشته و به‌صورت ناگهانی در سال ۲۰۱۶ به وجود نیامده است. نخبگان حاکم در ایالات متحده توانستند نظام بین‌الملل‌گرایی لیبرال را به‌مدت هفت دهه، پس از جنگ جهانی دوم بر کشور حاکم کنند و اصول لیبرالیسم در ساختارهای کشور آمریکا به‌طور کامل مشهود بوده است. جامعه‌ی سیاست خارجی به‌عنوان نمایندگان نخبگان حاکم در حوزه‌ی سیاست خارجی، تا سال ۲۰۱۶ بدون هیچ چالشی جدی برای نظم بین‌الملل‌گرایی لیبرال و جهانی‌شدن، خط‌مشی‌های سیاست خارجی را تعیین می‌کردند و به افکار عمومی مردم جهت می‌دادند.

ترامپ با توسل به شعار اول آمریکا به‌عنوان دال محوری پوپولیسم ناسیونالیستی خود در سیاست خارجی،





با نخبگان حاکم در حوزه‌های مختلف غیریت‌سازی کرده است. نخبگان حاکم، بر اساس نظم بین‌الملل‌گرایی لیبرال به ترویج گلوبالیسم و تجارت آزاد پرداختند و ضمن اولویت سیاست بر اقتصاد، خواهان مداخله در عرصه‌ی بین‌المللی بوده‌اند؛ اما ترامپ بر اساس ملی‌گرایی اقتصادی و واقع‌گرایی، عدم مداخله‌ی هزینه‌بر و اجتناب از جنگ را در پیش گرفت و به اولویت اقتصاد بر سیاست باور داشته است. نخبگان حاکم بر اولویت مهار روسیه تأکید داشته‌اند اما ترامپ، مهار چین را مهمتر می‌داند. رویکرد نخبگان حاکم بر میانه‌روی و نخبه‌گرایی استوار است؛ اما رویکرد پوپولیستی ترامپ بر مدار تندروی و توده‌گرایی است و نخبه‌ستیزی و نهاد‌گریزی را می‌توان در ترامپیسم مشاهده کرد.

رویکرد افراطی در ملی‌گرایی اقتصادی مدنظر ترامپ قابل مشاهده بوده و متحدان آمریکا هم به دنبال منافع ملی خود هستند و زمانی که دولت آمریکا، منافع آن‌ها را در نظر نگیرد، با سیاست‌های بین‌المللی ایالات متحده همراهی نمی‌کنند و چندجانبه‌گرایی به یکجانبه‌گرایی ترامپ تبدیل شد که در این شرایط، تعارض منافع متحدان و برداشت‌های متفاوت از تهدیدهای امنیتی_اقتصادی به وجود آمد.

با این حال در ارزیابی میزان تأثیر پوپولیسم ناسیونالیستی ترامپ بر سیاست خارجی، نباید از نظر دور داشت که همانقدر ساختار ریاستی نظام سیاسی و به‌طور مشخص جایگاه ریاست‌جمهوری ایالات متحده، مبنایی را برای تصمیمات کارگزار (ترامپ) فراهم نموده، به همان میزان نیز این تصمیمات را کنترل کرده و با موازنه‌ای که در این ساختار وجود دارد، هر کارگزاری که بخواهد این موازنه و تفکیک قوا را بر هم بزند، مهار می‌کند. بنابراین ساختار به همان میزان که فرصت و زمینه‌ای برای فردگرایی یا به‌عبارت دیگر، عملیت پوپولیستی ترامپ مهیا نمود و با چالش مواجه شد، وی را کنترل و مهار کرد تا به اصول دموکراسی ایالات متحده از جمله حاکمیت قانون، آسیب جدی وارد نکند.

References

- Barzegar, K., Tabe afshar, S. (2017). Neoclassical realism and American foreign policy; A theoretical analysis on understanding US foreign policy, *Political and International Approaches Quarterly*, 8th year, No. 1 (47 consecutive), pp. 42-70. (In Persian)
- Bashiriyah, H. (2017). *Lessons of democracy for all*, 6th edition, Negahe Moaser Publications. (In Persian)
- Bigdeli, M.R. (2020). *Trumpism*, first edition, Tisa Publications. (In Persian)
- Campbell, J. L. (2018). *American Discontent: The Rise of Donald Trump and Decline of the Golden Age*. <https://doi.org/10.1093/oso/9780190872434.001.0001>
- Chryssogelos, A. (2021). *Is there a populist foreign policy?*
- Daheshyar, H., Nourani, A.S. (2020). Donald Trump's economic nationalism and the network approach in American foreign policy, *International Relations Studies Quarterly*, Year 13, No. 49, pp. 43-74. (In Persian)

- Fallahi, S. (2017). "Investigating why and how to revive populism in Western democracies (with an emphasis on the victory of Donald Trump)", *Politics Quarterly*, Journal of the faculty of Law and Political Science, Volume 49, No. 3, pp. 745-764. (In Persian)
- Ghanbarlu, A. (2020). Analysis of the role of American liberal globalism in the emergence and deepening of Trumpism, *International Political Economy Studies*, third volume, No. 2, pp. 357-382. (In Persian)
- Ghorbani, M. (2020). US-China Trade War: Its Causes and Consequences, *Scientific Quarterly of Strategic Public Policy Studies*, Volume 10, No. 35, pp. 134-154. (In Persian)
- Gilpin, R.; Darrell, P. & others (2017). *New frontiers in international political economy*, translated by Alireza Tayeb, Chapakhsh publishing. (In Persian)
- Habermas, J. (2017). *Globalization and the Future of Democracy*, translated by Kamal Pooladi, 7th edition, Markaz Publications. (In Persian)
- Hedayati Shahidani, M., Ramezanzpour, J. (2018). US Approach to China's Continued Military-Economic Development (Case Study of Donald Trump's Presidency), *International Studies Quarterly*, Vol. 16, No. 2, pp. 71-91. (In Persian)
- Kane, C. & McCulloch, C. (2017). Populism and Foreign Policy: Deepening Divisions and Decreasing Efficiency.
https://www.google.com/url?sa=t&source=web&rct=j&url=http://www.globalpoliticsreview.com/publications/2464-9929_v03_i02_p039.pdf&ved=2ahUKewiV5OfYu_r0AhWy_7sIHaaACrgQFnoECAsQAQ&usg=AOvVaw3zSZ7gxKR9GLgPBiqbbi04
- Laclau, E. (2021). *Populism: On Populist Reason*, translated by Morad Farhadpour & Javad Ganji, first edition, Markaz Publishing. (In Persian)
- Loffmann, G. (2019). *America First and the Populist Impact on US Foreign Policy*.
- Metawe, M. (2020). *Populism and domestic/international politics: theory and practice*.
<https://www.emerald.com/insight/content/doi/10.1108/REPS-11-2019-0146/full/html>
- Mottaghi, E. (2020). *Trump, Islamic Republic of Iran and International Politics*, First Edition, University Publications and Higher Research Institute of National Defense and Strategic Research. (In Persian)
- Mousavi Shafaei, S. M., Monfard, Q. (2018). "Neo-Jacksonism; The model of American foreign policy in the era of Trump", *Geopolitics Quarterly*, 15th year, No. 1, pp. 146-179. (In Persian)
- Mudde, C.; Kaltwasser, C.R. (2019). *Populism: A very short introduction*, translated by Seyyed Ahmed Movasaghi & Hassan Amaei, first edition, Negahe Moaser Publications. (In Persian)
- Nadeem Mirza, M.; Abid Ali, L. & Qaisrani, I. H. (2021). *Populism in the United States: Binary Constructions by Donald Trump in the Domestic and Foreign Policies*.
<https://halshs.archives-ouvertes.fr/halshs-03410776>
- Pinto, J. F. (2018). *Trump, a nationalist and a populist leader*.
- Robertson, Ronald. (2014). *Globalization: social and cultural theories*, translated by Kamal Pooladi, saless publications. (In Persian)
- Rosefielde, S. (2017). *Trump's Populist America*.
- Salimi, H., Ebrahimi, M. (2014). "Theoretical, meta-theoretical foundations and criticism of the theory of neoclassical realism", *International Relations Research Quarterly*, first volume, No. 17, pp. 13-42. (In Persian)
- Samoudi, A.R. (2021). *European populism*, first edition, Abrar publications. (In Persian)

- Seifzadeh, S. H. (2017). *Theorizing in International Relations*, 12th edition, Samt Publishing. (In Persian)
- Taggart, P. (2019). *Populism*, translated by Hassan Mortazavi, 4th edition, Ashian Publications. (In Persian)
- Trump, D. (2020). *Crippled America: How to Make America Great Again*, translated by Samira Mohtasham and others, third edition, saless Publications. (In Persian)
- Vile, M.J.C. (2011). *Politics and Government in the United States of America*, translated by Gorban Ali Ganji, third edition, Ghoomes Publications. (In Persian)
- Walt, S. (2021). *The Hell of Good Intentions: America's Foreign Policy Elites and the Decline of US primacy*, translated by Mehdi Ansari, first edition, Abrar Publications. (In Persian)

